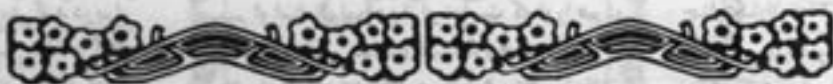


## سخنی پیرامون

# ولایت فقیه



### قسمت هشتم

چند جای آن براین امر تأکید شده که هرگز از مبارزه با کفر و نفاق لحظه‌ای غفلت نخواهد شد.

بخشی از این فرازا را در اینجا به عنوان نمونه می‌آوریم:

«البته ما این واقعیت و حقیقت را در سیاست خارجی و بین‌المللی اسلامیان بارها اعلام نموده‌ایم که در صدد گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم کردن سلطهٔ جهانیان بوده و هستیم.»

«ما در صدد خشکابیدن ریشه‌های فاسد صهیونیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم در جهان هستیم...»

«اگر هزار بار قطعه قطعه شویم دست از مبارزه با ظالم بر نمی‌داریم.»

«ما برای احقاق حقوق فقرا در جوامع بشری تا آخرین قطرهٔ خون دفاع خواهیم کرد.»

«ما می‌گوئیم تلاشگر و کفر هست مبارزه هست و تا مبارزه هست ما هستیم.»

«کمربندهاتان را ببندید که هیچ چیز تغییر نکرده است.»

«من به صراحت اعلام می‌کنم که جمهوری اسلامی ایران با تمام وجود برای

احیای هویت اسلامی مسلمانان در سراسر جهان سرمایه‌گذاری می‌کند.»

«اگر بیدیدند استخوانهایمان را جدا سازند، اگر سرمان را بالای دار برند، اگر

زنده زنده در شعله‌های آتشیان بسوزانند، اگر زن و فرزندان و هستیمان را در جلو

دیدگانمان به اسارت و غارت برند هرگز امان نامهٔ کفر و شرک را امضا نمی‌کنیم.»

«خداوند تومی دانی که ما سرسازش با کفر را نداریم.»

این سخنان را هرگاه در کنار این جمله قرار دهیم که «هدف ما تا کتیک

جدید در ادامه جنگ نیست» روشن می‌شود که پذیرش این صلح فقط به

منظور ترک سنگری و ادامهٔ مبارزه در سنگر دیگر است. و نه تنها خود آمادهٔ

ادامهٔ مبارزه‌اند که همهٔ افراد ملت را به این امر دعوت فرموده‌اند:

«کمربندهاتان را ببندید که هیچ چیز تغییر نکرده.» این جمله بزرگ و عمیق به

وضوح وضع موجود را روشن می‌سازد و اگر جنایتکاران جهان که ابرقدرتشان

می‌خوانند به این جمله توجه کنند همهٔ امیدهای آنان تبدیل به پاش خواهد

شرایط خاص زمان ایجاب می‌کند که در ادامه بحث، مسئله صلح و تصمیم اخیر امام امت ارواحنا فداه را مورد بررسی قرار دهیم.

شاید برای بعضی از خوانندگان عجیب بیاید که چگونه ما روزی از لزوم ادامه جنگ و ضرورت مقاومت و بی‌رحمانهٔ مبارزه صحبت می‌کنیم و روزی دیگر از فوائد صلح و لزوم گرایش به ترک مخاصمه و جنگ. و شاید بعضی از کوتاه نظران تصور کنند که ما توجیه گر وضعیت موجودیم. ولی پاسخ اصلی از هرگونه اشکالی در این مسئله همان تسلیم در برابر تصمیمات ولی امر است. ما نه خواهان جنگیم و نه فریفتهٔ صلح بلکه آنچه را ولی امر مصلحت اسلام و مسلمین بداند همان را خواهیم.

تصمیم در مورد ادامهٔ جنگ با اعلام صلح شرعاً و قانوناً منحصرأ در اختیار ولی امر مسلمین است. از نظر فقهی شرط اول اعلام صلح این است که از سوی امام و رهبر مسلمانان اعلام شود و افراد دیگر حق اعلام صلح را ندارند. و از نظر قانونی نیز در قانون اساسی از اختیارات رهبری که در اصل یکصد و دهم ذکر شده اعلام جنگ و صلح و سیخ نیروها به پیشنهاد شورای عالی دفاع است.

بنابراین شکی نیست که از نظر قانونی و شرعی پس از تصمیم رهبری در پذیرش صلح هرگونه تردید و اشکال در تسلیم نسبت به این امر تجاوز از مرز اطاعت و طغیان بر ولی امر و مستوجب فسق است.

نکتهٔ مهمی که در این امر قابل توجه است این است که پذیرش قطعنامه و اعلام صلح و حاضر شدن به مذاکره با دشمن هرگز به معنای ترک جهاد و مبارزه با کفر جهانی که صدام یک نمایندهٔ آن است نمی‌باشد حاشا که امام امت دست از مبارزه بردارد و عاقبت خواهی را ترجیح دهد ولی شرایط خاص زمان و مصلحت عامهٔ مسلمین او را ناچار به ترک این سنگر نموده تا در سنگری دیگر به مبارزهٔ پیگیر خود ادامه دهد.

پیام مهم و سرنوشت ساز امام این مطلب را کاملاً روشن ساخته است و در



شد. امام بزرگوار در عین پذیرش صلح اعلام می فرماید که هیچ چیز تغییر نکرده است. کسانی که خیال می کنند شعلهٔ تبهت اسلامی به خاموشی گرائیده و از این پس آنها می توانند بدون آشفتگی خاطر به جنایات خود ادامه دهند سخت در اشتباهند. چه بسا این صلح راه را برای مبارزه ای سخت تر و جهادی با شکوهر هموار سازد.

در تاریخ رهبران معصوم جامعهٔ اسلامی سه مصالحه مشهور و معروف است که تطبیق وضع موجود با هر یک از آنها نیاز به اطلاع کافی از شرایط ایجاب پذیرش صلح دارد و هنوز وقت آن نرسیده است.

## ۱- صلح حدیبیه

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در ششمین سال هجرت با هزار و پانصد نفر (تقریباً) از مسلمانان بقیع عمره به سوی مکه حرکت کردند و این دربی خوابی بود که آن حضرت دید و خواب پیامبران وحی است. و چون به حدیبیه که محلی در مرز حرم واقع است رسیدند کفار قریش برای مقابله آماده شدند و آنان را از ورود به حرم منع نمودند. کسانی برای وادار نمودن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به بازگشت بدون خونریزی وساطت کردند آن حضرت اعلام فرمودند که من برای جنگ نیامده ام بلکه برای انجام مناسک آمده ام و این شران را می خواهم در راه خدا نجر کنم، آنان نپذیرفتند و از آن حضرت خواستند که سال دیگر به مکه بیاید و آنها سه روز مکه را برای او و اصحابش تخلیه خواهند کرد تا مناسک خود را بجای آورند و این توافق انگیزه ای شد که عقدنامهٔ صلحی نوشته شود.

بر اساس این مصالحه قرار شد که تا ده سال میان مشرکان قریش و مسلمانان، جنگی نباشد و هیچکدام از طرفین قبائلی را که با طرف دیگر هم پیمان است مورد تعرض قرار ندهد و قافلهٔ بازرگانی قریش که به شام روانه می شود از نزدیکی مدینه با امنیت عبور نماید و هر کس بخواهد از قبائل عرب در پیمان هر کدام از طرفین درآید آزاد است و اگر کسی از قریش مسلمان شود و به مدینه پناه آورد، مسلمانان او را به اولیانش باز گردانند ولی اگر کسی از مسلمانان دست از دین خود برداشت و به مکه پناه برد قریش ملزم به باز پس دادن او نباشند و در مقابل مسلمانان در مکه نسبت به اظهار اسلام و بر پا داشتن شعار مذهبی آزاد باشند و مبلغان اسلامی در گوشه و کنار جزیرهٔ العرب مورد تعرض مشرکان قرار نگیرند.

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که به قدرت خود اعتقاد داشتند و از پذیرش این صلح غمگین و افسرده شدند و بعضی که جسور و بی ادب بودند به آن حضرت پرخاش نمودند و بعضی از قبول حکم آن حضرت در مورد خروج از احرام و کشتن قربانی در همان محل سرباز زدند یا در آن شک و تردید داشتند آن حضرت برای دفع وسوسهٔ شکاکان خود پیش از همه شران خویش را که هفتاد نفر بودند نحر نمود و سرخویش را تراشید، سپس فرمود خداوند کسانی را که سر تراشیدند رحمت کند. گفتند و آنانکه تقصیر نمودند؟ حضرت باز دعای رحمت را برای کسانی که سر تراشیده اند تکرار فرمود و در بار سوم که گوینده نام تقصیر کنندگان را ذکر نمود حضرت آنان را نیز دعا فرمود و چون سبب را پرسیدند فرمود چون آنان که سر تراشیدند تردید و شکي نداشتند. معلوم می شود گروه دیگر از روی شک و تردید به تقصیر اکتفا کردند.

صلح حدیبیه در چنان شرایطی برگزار شد. مسلمانان از سویی تکران

مناسک خود بودند و از این جهت افسرده شدند که چرا به حرم راه نیافتند و از

سویی بشارتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به آنها داده بود در مورد

ورود به مکه و طواف خانهٔ عملی نشد و موجب شک و وسوسهٔ افراد

ضعیف الایمان گشت و چون پرسیدند، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

فرمود: من وعده ندادم که همین سال موفق شوید ولی مطمئن باشید این وعده

عملی خواهد شد. از سوی دیگر شرایط صلح به حسب ظاهر به نفع قریش بود

زیرا از شرایط صلح این بود که هر کس از مسلمانان مکه به مدینه پناهنده شود

نباید به او پناه دهند و هر کس از مدینه به مکه پناه برد قریش مجازند که به او

پناه دهند. سهیل بن عمرو نمایندهٔ قریش در عقدنامهٔ صلح بود و در همان موضع

فرزند او ابو جندل که مسلمان بود با غل و زنجیر از مکه فرار کرد و به مسلمانان

پناهنده شد سهیل او را به عنوان اولین وفای به شرط از رسول خدا صلی الله علیه

وآله وسلم مطالبه نمود. حضرتش ابتدا فرمود که هنوز عهد و پیمان بطور کامل

پسته نشده است و چون اصرار کرد حضرت پذیرفت. ابو جندل التماس کرد

که من مسلمانم پناهم دهید. حضرت فرمود خداوند برای تو فرجی پیش خواهد

آورد و پس از اولین افراد دیگری از مسلمانان مکه پناهنده شدند و حضرت طبق

شرط آنها را پذیرفت. این مسئله نیز بر اصحاب آن حضرت بسیار گران آمد.

ولی این صلح با همهٔ اینها از بهترین فتوحات رسول اکرم صلی الله علیه وآله

وسلم به شمار می آید که سورهٔ فتح در همین مورد نازل شد و خداوند آنرا فتح

مبین نامید. مسلمانان بعد از مدتی متوجه برکات عظیم این صلح شدند. اولاً

سال بعد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به همراه اصحاب به مکه آمد و

طبق شرط قریش سه روز مکه را تخلیه کردند و حضرتش با اصحاب مناسک

عمره را به جای آوردند و آنرا عمرة الفضا نامیدند زیرا فضای عمره گذشته به

حساب آمد و در برابر با زمانهٔ گان قریش در شهر شعار دادند و این خود فتوحی

عظیم بود. و از آن مهمتر این بود که مبلغان اسلامی در هر گوشه و کنار

جزیرهٔ العرب به آزادی مشغول تبلیغ شدند و اسلام به سرعت عجیبی در میان

عرب منتشر شد. حتی در خود مکه نیز اسلام علناً تبلیغ می شد و شعائر آنرا بر پا

می داشتند و قدرت اسلام به حدی رسید که دیگر قریش و سایر دشمنان را

یاری مقاومت با آن نبود و لذا در فتح مکه نیازی به جنگ پیش نیامد بلکه با

همان اظهار قدرت و نمایش نیرو، قریش تسلیم شدند و اینها همه از برکات صلح

حدیبیه بود. اگر چه به ظاهر از ابتدا بر مسلمانان تحمیل شد. و اما آنچه را

مسلمانان، ضرر می پنداشتند آن هم به نفع آنها تمام شد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر که از ما به آنها پیوندد در او

غیبری نیست که ما او را باز گردانیم و هر که از آنجا به ما پناه آورد و مسلمان شود

اگر بر راستی اسلام آورده باشد خداوند او را نجات خواهد داد. و چنان شد که

فرموده بود مسلمانان فراری از مکه چون در مدینه پناهگاهی نیافتند خود بر سر

راه قافله های قریش کمینگاهی تپیه نمودند و بازرگانان آنان را مورد تعرض قرار

می دادند و از آنها می کشتند و اموال آنها را غارت می نمودند و عدهٔ آنها بیش

از هفتاد نفر رسیده بود. فرماتده آنان شخصی بود به نام ابو بصیر که مسلمان

شده بود و در مکه زندانی بود و چون فرار کرد و به مدینه آمد قریش دو نفر را

برای بازگرداندن او فرستادند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را فرمود که

با ایشان به مکه باز گرد و چون التماس نمود فرمود خداوند برای تو و سایر



مستضعفین مکه فرجی پیش خواهد آورد او برگشت و در راه با حیلای یکی از آن دورا کشت دومی که برده بوده به مدینه هراسان آمد و از دست او شکایت کرده به دنبالش ابوبصیر نمایان شد و داستان را باز گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از روی سیاست فرمود: عجب جنگ افروزی است اگر مردانی با او باشند. این سخن به مستضعفان مکه رسید و همه دل به فرماندهی ابوبصیر بستند و چون او در کنار دریای سرخ بر سر راه قریش کمین گرفته بود به او پیوستند و برای قافله های بازرگان قریش خطری عظیم تشکیل دادند. قریش به ناچار از این شرط خود دست برداشته و از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خواستند تا آنان را به مدینه باز گرداند و پناه دهد.

بهر حال می توان گفت دست آوردهای صلح حدیبیه از همه غزوات رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بالاتر بود و اصولاً گسترش اسلام در جزیره العرب و فتح مکه از نتایج این صلح پربرکت است.

آری! چنین است صلح تحمیلی همانند جنگ تحمیلی بر انسان سخت و مشکل و ناپسند است ولی خداوند می فرماید: «عسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئاً وهو شر لکم» چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید و برای شما خیر باشد و چه بسا شما را از چیزی خوش آید و آن برای شما شرویدی داشته باشد.

جنگ تحمیلی عراق علیه ایران همه مسلمانان را نگران و افسرده ساخت ولی دیری نیفتد که نتایج خوبی برای جامعه اسلامی به بار آورد گرچه جنگ ویرانی و کشتار دارد ولی ملت مسلمان ایران را مقاوم و نیرومند ساخت بلکه همه نیروهای انقلابی اسلام را در جهان به حرکت و ستیز واداشت.

اکنون نیز صلح در سایه قطعنامه برای همه امری دشوار و سخت است. پیام حضرت امام ارواحنا فداه نیز حکایت از تلخی و مرارت غیرقابل تحمیلی در این پذیرش می کند. گاهی آن را «حقیقتاً مسأله بسیار تلخ و ناگوار برای همه و خصوصاً برای من» خوانده اند و گاهی آن را «جام زهر آلود» نامیده اند و در جای دیگر فرموده اند که «قبول این مسأله برای من از زهر کشنده تر است». ولی ما امیدواریم که خداوند برای ملت مسلمان ایران و همه نیروهای انقلابی اسلام بلکه همه مستضعفان و از همه بالاتر برای دین مبین اسلام در آن خیر کثیر قرار دهد: «و عسی ان تکرهوا شیئاً و يجعل الله فیه خیراً کثیراً». البته منظور از خیر کثیر تنها آبرو و شخصیت یا مال و ثروت و پیشرفت اقتصادی نیست کوتاه نظران از این صلح منتظر ارزانی قیمت اجناس و آسان شدن رفت و آمدها و فراهم شدن لوازم رفاه و آسایش اند ولی ملت بلند همت ایران نتایج مهمتری را باید از این صلح متوقع باشد همان نتایجی که مسلمانان از صلح حدیبیه دیدند و آن پیشرفت و گسترش اسلام و هدایت بیشتر مردم جهان و توسعه تبلیغات اسلامی است.

این یک مصالحه تاریخی مهم اسلام است.

## ۲- پذیرش حکمیت در جنگ صفین

عقدنامه صلح حدیبیه را امیرالمؤمنین علیه السلام می نوشت و چون بر فراز آن بسم الله الرحمن الرحیم را نگاشت سهیل بن عمرو سفیر قریش گفت که من رحمن را نمی شناسم بنویس باسمک اللهم، و این عبارتی بود که در جاهلیت برای ابتدا به نام خداوند به کار می بردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد تا چنان نویسد. سپس فرمود بنویس: «هذا ما صالح علیه محمد

رسول الله سهیل بن عمرو» سهیل گفت اگر من تو را رسول الله می دانستم با تو ستیز نمی کردم اسم خود و پدرت را بنویس. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود تا کلمه رسول الله را پاک کند و ابن عبدالله بنویسد امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد مرا یاری زدودن این کلمه نیست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خود با دست خویش کلمه رسول الله را سترد و فرمود روزی تو را بر همانند این کار مجبور می سازند در حالی که مظلوم هستی. و این گفتار در صفین راست آمد آن گاه که در عقدنامه حکمیت کلمه امیرالمؤمنین را از عقدنامه ستردند.

لشکریان امیرالمؤمنین علیه السلام بر لشکر معاویه جیره شدند و چیزی به پایان جنگ باقی نمانده بود. معاویه که بساط شاهنشاهی خویش را بر چیده می دید دست به دامان یار دیرینش عمروعاص زد تا با حیلای او را از سقوط حتی نجات دهد. عمرو فرمان داد تا قرآنها را بر سر نیزه کردند و امیرالمؤمنین را به حکم قرآن فرا خواندند. منافقان در میان لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام فریادهای صلح طلبی را برآوردند و هر خبیث آنان اشعث بن قیس که قبلاً با معاویه روابط محرمانه داشت مردم را از ادامه جنگ باز می داشت امیرالمؤمنین علیه السلام آنان را متوجه حیل و نیرنگ امویان ساخت و فرمود که آنها هرگز حکم قرآن را نمی خواهند من آنها را خوب می شناسم لختی تحمل کنید که جنگ به پایان خود رسیده است. خوارچ که بیست هزار نفر با پیشانیهای پنه بسته از سجود و مردمی شجاع و دلایر بودند گرد آن حضرت جمع شدند و او را تهدید به قتل کردند. که اگر به حکم قرآن سرفروغ نیاوری تو را همچون عثمان می کشیم و او را به نام خطاب کردند نه به عنوان امیرالمؤمنین. هر چه آن حضرت آنان را موعظه کرد مفید واقع نشد گفتند مالک اشتر را فرا خوان حضرتش پیکی روانه میدان کرد تا مالک را فرا خواند. مالک گفت چیزی نمانده است که به چادر معاویه هجوم بریم لختی به من مهلت دهید حضرت دوباره بیک را فرستاد که اگر می خواهی مرا زنده ببینی برگرد. امیرالمؤمنین علیه السلام کسی نبود که از آن رویه صفنان ترسد ولی می دانست که با این تفرقه و دودستگی پیروزی ممکن نیست. حکمیت را با حیل و نیرنگ مطرح نمودند و با تهدید و پدید آوردن آن صحنه دلخراش امیرالمؤمنین علیه السلام را به پذیرفتن ناچار ساختند و چون هنگام تعیین نماینده رسید حضرتش ابن عباس را نماینده خود ساخت آنان از روی دورویی و نفاق او را نپذیرفتند و فشار آوردند تا ابوموسی اشعری که مردی نادان و احمق بود و نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بدبین و بددل بود معین نماید. او هم در حکمیت فریب عمروعاص نماینده معاویه را خورد و هر دورا عزل کرد. عمرو گفت تو موکل خود را از وکالت عزل کردی و من موکل خود را تعبیر می کنم و با این صلح معاویه را بعنوان خلیفه معرفی نمود که تا آن روز خود او هم ادعای خلافت را نداشت بلکه به بهانه خونخواهی عثمان قیام کرده بود و بدین ترتیب این صلح تحمیلی ضربه وحشتناکی به پیکر اسلام و ایمان زد. منافقان کوردل که خود این صحنه را به وجود آورده بودند از امیرالمؤمنین خواستند که به دلیل این که گناه پذیرش صلح با معاویه را بر دوش دارد و گناه موجب کفر است باید توبه کند و گرنه مستحق قتل است. حضرت فرمود من حکمیت را نپذیرفتم و گناهی مرتکب نشده ام تا از آن توبه کنم. آنان که بهانه ای می خواستند جنگ نپروان را بر پا کردند که موجب از بین رفتن معظم نیروهای آنها شد و



دیگر تا مدتی نتوانستند سر برآورند.

بهرحال این صلح هرگز مورد موافقت رهبر مسلمین نبود و بر او تحمیل شد و نتیجه‌ای بجز استقرار سلطنت امویان و ادعای خلافت از سوی معاویه و دودستگی و اختلاف در نیروهای امیرالمؤمنین علیه السلام نداشت سرانجام همان خوارج منافق آن حضرت را با زور ناجوانمردانه شهید کردند.

### ۳- صلح امام حسن علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پایان حکمت و جدا شدن خوارج از جامعه اسلامی و لشکرکشی آنان در مقابل صف مسلمین و تجاوزات مکرری که از سوی آنها به افرادی از مسلمانان دیده شد تصمیم بر ریشه کن نمودن آنها گرفت و با جنگ نهروان تقریباً همه آنها را کشت بجز عده بسیار کمی که فرار کردند و شاید کمتر از ده نفر بودند. پس از بازگشت به کوفه اعلام کرد که باید جنگ با معاویه را ادامه داد تا دودستگی در جامعه اسلامی نباشد ولی قبل از حرکت آن حضرت بسوی لشکرگاه ابن ملجم مرادی لعنه الله آن حضرت را در محراب عبادت به شهادت رسانید. بزرگان مسلمین که در کوفه مجتمع بودند امام حسن مجتبی علیه السلام را که امام منصوب از سوی پدر بود به رهبری پذیرفتند و با او بیعت کردند حضرتش برای انجام خواسته پدر لشکر اسلام را برای جنگ با معاویه بسیج نمود. ولی از همان ابتدا آثار ضعف و سستی در آنان پندنا بود عده‌ای را بعنوان مقدمه الجیش برای سد نمودن پیشروی لشکر معاویه که بسوی عراق روانه شده بود فرستاد. فرمانده لشکر با تطمیع معاویه به او پیوست و این مطلب پیش از پیش سبب سستی و اختلاف در لشکر امام شد. ولی باز هم امام مجتبی علیه السلام دست از جنگ برنداشت و مردم را به جهاد در راه خدا دعوت کرد افرادی نیز از بزرگان مسلمین به او پیوستند ولی منافقان و کسانی که از سوی معاویه تطمیع شده بودند مردم را از ادامه جنگ منع می نمودند و نیزنگهای بسیاری برای ایجاد ضعف و سستی بکار بردند که تفصیل این مطالب در کتابهای مستقلی که در زمینه صلح امام حسن علیه السلام نوشته شده، آمده است و بهرحال وضعیت بگونه‌ای پیش آمد که امام مجتبی علیه السلام چاره‌ای بجز پذیرش پیشنهاد صلح نداشت تا بتواند اندک اصحابی که وفادار مانده‌اند و حافظ اسلام اصیل اند نگه دارد زیرا می دانست معاویه هدف اصلی اش نابودی اسلام بعنوان یک مسلک و دین است نه تنها حکومت کردن بر مردم. امام برای اینکه خلفی از مسلمانان اصیل باقی بماند که به تسلیه آینده اصول اسلام را منتقل سازند و معاویه نتواند اسلام را بکلی ریشه کن کند چاره‌ای بجز صلح نداشت. این صلح گرچه بر امام تحمیل شد اما با ملاحظه شرایطی که پیش آمده بود تنها راهی که ولی امر مسلمین می توانست برای نجات اسلام و جامعه اسلامی در پیش گیرد همین راه بود.

نتیجه این صلح گرچه بظاهر این بود که حکومت معاویه بلا منازع باشد ولی باتوجه به وضعیت لشکر امام این نتیجه در صورت ادامه جنگ هم برای معاویه حاصل بود علاوه از این رفتن بهترین نیروهای مؤمن که تنها باقیمانده سلف صالح بودند و همچنین اهل بیت علیهم السلام که حتماً با ادامه جنگ بکلی ریشه کن می شدند و معاویه به هدف اصلی خود که دفن اسلام بود دست می یافت.

ولی همانهایی که با سستی خود امام را مجبوره پذیرش صلح کردند پس از تحقق صلح او را سرزنش نموده مدعی المؤمنین اش خواندند و این همیشه تاریخ

سنت و سیره افراد سست عنصر و بی پایه بوده است.

با این بررسی کوتاه از این سه حادثه صلح متوجه می شویم که اولاً رهبر

مسلمین تا ناچار نباشد صلح با دشمنان اسلام را نمی پذیرد و همانگونه که امام امت فرمودند مرگ و شهادت از صلح با دشمنان اسلام گواراتر است. ثانیاً آنجا که مصلحت اسلام و مسلمین صلح را اقتضا کند آن را می پذیرد هر چند بحسب ظاهر به ضرر اتمام شود و عزت و اعتبار و آبروی خود را نباید ملاک قرار دهد. لذا امام امت فرمودند: «اگر نبود انگیزه‌ای که همه ما و عزت و اعتبار ما باید در مسیر مصلحت اسلام و مسلمین قربانی شود هرگز راضی به این عمل نمی بودم» و در جای دیگر فرمودند: «تنها به امید رحمت و رضای او از هر آنچه گفتم گلشتم و اگر آبروی داشتم با خدا معامله کردم». آری این معامله‌ای است که اگر مشتری آن خدا نبود هرگز روا نبود. جان را به آسانی می توان معامله کرد اما چنین آبروی ارزنده‌ای که از هزاران جان ارزشمندتر است تنها در آنجا که احساس شود تکلیف الهی و مصلحت جامعه اسلامی است می توان معامله کرد. شاید بتوان گفت مشکل ترین حادثه‌ای که برای حضرت امام ارواحنا فداء رخ داده همین پذیرش صلح است. او که در هیچ حادثه ناگواری اظهار خستگی نمی کرد چنین فریادی از تلخی این جام زهر آگین برآورده که همه مسلمانان و آزادگان را افسرده است.

نه تنها امام خمینی در چنین موردی باید از عزیزترین گوهر گرانمایه اش که عزت و اعتبار است بگذرد که امام معصومی همانند امام مجتبی علیه السلام هم از آن گذشت آن هم با چنان صلحی که میدانست نتیجه اش تسلط معاویه و امویان منافق بر همه مقدرات مسلمانان است.

ولی صلح امروز بحمد الله چنین نیست بلکه بغواست خداوند نتایج پر بار و نظیر آن چه را که صلح حدیبیه بدنبال داشت به بار خواهد آورد انشاء الله. زیرا همانگونه که گفتیم این صلح به معنای تسلیم در برابر دشمن و ترک مبارزه و جهاد با کفر جهانی نیست بلکه ترک یک سنگر است برای ادامه مبارزه در سنگرهای دیگر و اگر خداوند لطف کند امیدواریم که نتیجه این صلح در همین سنگر نیز مثبت باشد و امت مسلمان عراق که فشار جنگ از او برداشته شده بر رژیم سفاک و خونخوار بعثی فشار آورد و این ملحدان از خدا بی خبر را همچون سایر جنایتکاران تاریخ به سزای اعمال خود برساند.

نکته‌ای که باید بار دیگر بر آن تاکید شود این است که هرگونه تصمیمی که از سوی رهبر مسلمین و ولی امر گرفته شود بدون شک به مصلحت اسلام و مسلمین است و هرگونه شک و تردید در آن جایز نیست. و باید توجه داشت که مسئولین بلند پایه کشور در چنین امر مهمی هیچ تصمیمی را بدون موافقت حضرت امام نمی گیرند.

بنابراین کسانی که در بعضی موارد مانند مذاکره مستقیم با هر امر دیگر که ممکن است در آینده پیش آید ایجاد شک و وسوسه می کنند باید بدانند که این طفلان بر امر ولی امر است و جایز نیست گرچه اظهار نظر و مصلحت اندیشی جایز است و به فرموده حضرت امام «این مساله (چراها و بایدها و نبایدها) به خودی خود یک ارزش بسیار زیبا است» ولی باتوجه به حساسیت اوضاع کنونی وقت پرداختن به آن نیست.

برادران و خواهران باید مواظب گفته‌ها و نوشته‌های خویش باشند که مبادا برخلاف رضای الهی مطلبی را منتشر سازند که «ما یبلغ من قول الالدیه رقیب عتید».